

علاج درد چیست و راه بیرون رفت کدام؟

کوه و دریا، دشت و صحرا، وادی ها و دره ها به تنهایی مملکتی را نمی سازد، بلکه مردم آن است که شناسنامه اصیل یک کشور بوده و بنام ملت بانیرو های خلاقه، سطح دانش و فهم، علم و معرفت، ایثار و فداکاری و درجه وطن پرستی و گذشته پر افتخار تاریخی خود به خطه جغرافیایی هویت می بخشد. در این راستا فرهنگ های متفاوت، زبان های مختلف و اقوام متعدد همه معرفت مشخصات متمایز اجتماعی و فرهنگی عام یک وطن است که حوادث تاریخی، تحولات و تهاجمات گوناگون و فروپاشی قلمرو های پهناور، زدوبند های سیاسی قدرت های زمان، مردمان متشکل از اقوام مختلف را بنا بر جوهری مشترکی در یک حیطه جغرافیایی جمع کرده و مملکتی را تشکیل میدهند، آنها به نحویکه یک کشور جدید از بدنه یک دولت بزرگ ایجاد میگردد و یا از توتّه ها و پارچه های متلاشی شده یک امپراتوری بزرگ چندین مملکت دیگر بوجود می آید و یا اینکه قلمروهای استیلا شده با سرنگونی قدرت های استعماری کسب استقلال نموده دوباره موقف سابقه تاریخی خود را به حیث یک کشور مستقل احراز میدارند.

مثال های بیشماری در پنج قاره دنیا از هریک از این پدیده ها وجود دارد.

ما امروز وطنی داریم بنام افغانستان که میهن مشترک پشتون، تاجک، ازبک، هزاره، ترکمن، نورستانی، پشه یی، بلوچ، ایماق و هندو است و این یک واقعیت است، در ساختار این وطن شمال، جنوب و شرق غرب مطرح نیست و در کل افغانستان است، نه آریانا است و نه خراسان، که صیانت آن و حراست از حریت، شرف، عزت و وقار آن وجیبه هر افغان است، و همچنان حفظ تمامیت ارضی آن مسؤلیت مشترک همه اقوام است. فعلاً قانون اساسی با بعضی کمی و کاستی های آن تدوین شده و ما در آستانه پذیرش احیای مجدد نظام دیموکراسی استیم و متدرجاً با محدودیت هایی، موانع و کج روی های مؤقتی بهمان مسیر در حرکتیم. ما دیموکراسی را پذیرفتیم که اراده و حق مشروع مالکیت واقعی ملت را با استفاده از ارزش های آن تمثیل کرده به همه اقوام علی السویه حق تعیین سرنوشت مملکت داده شده است طوریکه بنحودیمو کراتیک هر تبعه این وطن حق ابراز نظر و رأی را داشته باشد. گله ها و شکوه ها از بیعدالتی ها، نارسایی ها و کمبود های گذشته نباید بر سبیل عقده گشایی و انتقام جویی تبارز نمایند بلکه مدبرانه و هوشیارانه با استفاده از حقوق مشروع قانونی و ارزش های دیموکراتیک دیگر نباید مجال اینگونه ناروایی ها داده شود.

ما دیموکراسی را با حفظ ارزش های ملی خود پذیرفتیم که وطن را از تجاوز دیگران در امان نگهداشته تمامیت ارضی اش را نگهداریم، نه اینکه بدسیسه اجانب طرح توتّه و پارچه شدنش را بریزیم. در واقعیت ما این عظمت، عزت و وقار را جای دیگر کمایی نمی توانیم.

همین گونه رهایی وطن از بحران و پرتگاه سقوط کار ملت است که با تدبیر و فراست با درک همه واقعیت ها همان طوری که در نبرد حریت طلبی باهم پیوستند و همگانی در برابر متهاجم به ستیز پرداختند، امروز موقف حساس و بحرانی کشور را درک نموده با همدلی و هم فکری و با کنار گذاشتن جمیع اختلافات بنام ملت افغان وطن را از ورطه نابودی نجات بخشند.

دلایل بی توجهی و بی علاقه‌گی ملت و بیرنگ شدن نقش بنیادی شان را در تعیین سرنوشت کشور میتوان با دو دلیل ذیل خلاصه نمود :

اول- مداخله بیحد و حصر دیگران در کلیه امور مملکت بشکل رهبری و آقای: کشور های خارجی ولو که با توپ، تانک و طیاره بر ملک ما هجوم آوردند شاید در اوایل با تجربه از دیگر مهاجمین خود را مهمان پنداشته صاحب خانه را می شناختند، ولی موجودیت یک عده عناصر بی مسؤولیت، بی احساس و تاجر حرفوی بحیث آشنایان قدیم و عده دیگر سودجو، معامله گر و فروخته شده از بیرون آمدگی کلید ملک را به اجانب سپردند و سر تعظیم فرود آورده گفتند آقا و بادار شما اید مهمان نه، بلکه شما صاحب اصلی خانه اید، دستمال ها از جیب برآمده بوت ها پاک شد.

دوم- نفوذ روز افزون جنایتکاران جنگی، تفنگ سالاران که از پرداخت های خزانه امریکا، چور و چپاول ثروت های ملی و هزاران معاملات غیر مجاز بنام « حلقات مطرح » تبارز نمودند، زمام امور مملکت بدست خویش گرفتند و همه احوال را به میل خود مسیر بخشیدند.

در تحت این شرایط مردم جزء پیوستن بدو قدرت فوق الذکر راهی دیگری سراغ نکرده برای خود نقشی مؤثری در تعیین سرنوشت کشور ندیدند. تبارز این پایگاه های قدرت ابتکار عمل را از نزد ملت به یغما برده آنرا در برابر حوادث و وقایع بی اعتنا و بی تفاوت ساخت، تمرکز قدرت، عدم توجه به منافع ملی و ارزش های والای انسانی و توسعه روز افزون انواع فساد مندرجاً وطن را بسوی بحران کشاند.

درین میان قشر تحصیل کرده و دانای کشور که محصول شصت سال معارف آن بود و اکثراً بدیار غربت بسر می برند با همه مشکلات تطابق محیطی و تضاد های فرهنگی، توانمندی حرکت و فعالیت مثبتی داشتند، چه چپ گرا، چه راست گرا و چه دانای میانه رو سیل بین بحیث فرزندان افغانستان که اگر رسالت واقعی خود را درک میکردند و با قبول حد اقل مصرف و زحمت برای آینده مملکت روی مسایل عمده مؤافقه نموده و فروعیات و جزئیات را کنار می گذاشتند، میتوانستیم امروز دارای سازمان های معتبر ملی بوده و بحیث مخالفین فعال توانمندی بحث و مذاکره را با تمام قدرت های نیدخل داشته باشیم و طرح خاص خود را برای حل بحران افغانستان و تأمین صلح و ثبات به سازمان ملل متحد، جامعه اروپایی، سازمان ناتو و وزارت خارجه امریکا و سایر ممالک متحابه توسط نمایندگان با صلاحیت و دیپلمات های مجرب و کهنه کار خویش پیشکش میکردیم و حد اقل ده نفر کاندید ورزیده، منزه، شجاع و ملی گرا با فراست و درایت برای ریاست جمهوری میداشتیم. مخالفین فعلی نظام که در بیرون به رفت و آمد بوده و فعالیت دارند از وارثین همان نظام های فاسد و ضد مردمی اند که دستان شان بخون مردم آغشته و یا کیسه های شان مملو از غارت داری های عامه است و امید داشتن بهبود و تغییر از این قماش خود فریبی است.

متأسفانه که در طول این سی و چند سال این کار نکردیم بلکه خود را در لحاف بیمار پیمانیده از همه بیشتر عوض وطن پرست شدن، قوم پرست، زبان پرست و منطقه پرست شدیم و ما با نیروی گفتار و نوشتن چنان آتش نفاق را دامن زدیم که فرد عادی وطن از آن نا آگاه بود. از قلم تیر ساخته و از اندیشه های خصمانه کمان و قلب همدیگر را نشانه گرفتیم، پیوند های حزبی و عواطف قومی و عقده مندی ها، ما را مدافع و پشتیبان کسانی ساخته که علیه مردم جنایات بیشمار علنی کرده

بودند. روشنگری فراموش شده و رسالت اخلاقی قلم زیر پا گردیده است، طوریکه در ظاهر دانشمند و اهل خبره ولی در قلب و دماغ عقده مند و جاهل و تاریک بین شده ایم.

تسهیلات و رفاه غرب و تکنولوژی پیشرفته زمینه کتاب نوشتن و سایت ایجاد کردن بما بخشیده و اما در هردو منافع ملی را کمتر مطرح کرده ایم. تعداد کتابی که درین سی سال در دیار غربت نوشته شده است، در شصت هفتاد سال گذشته در وطن نوشته نشده که جای بسی خوشنودی است، ولی اگر در متن بعضی کتب داخل شوید نویسنده با پر رویی و با بی شرمی و دیده درایی جریان و حزبی که به آن منسوب بوده و بروی اسناد و شواهد غیر قابل انکار غرق در جنایت و نقض حقوق بنی آدم بوده به میلیون کشته و بی حساب ویران نموده تبرئه نموده و جنایات آندوره را زیر چتر رقابت جنگ سرد و رقابت ابر قدرتان توجیه می نماید. یعنی امریکا، چین و پاکستان و جیره خواران امپریالیزم جهانخوار غرب گفته بود که وطندارت را بسوزان، شلاق بزن، به سلولهای زندان بینداز، از طیاره پائین پرتاب کن و به هزاران را بگلوله ببند و اجساد را در گودال انداخته بر سرشان خاک بریز و با بمباردمان های وحشیانه زن و طفل و پیر مرد را قتل عام و خانه، مزرعه، نهر و کاریز شان را منهدم کن. آیا کتاب تو و افسانه های خود پردازت حقایق را پوشانیده می تواند؟

دیگری جنایات وحشیانه و قتل عام شصت هزار بیگناه دوره جنگ های تنظیمی واقعیت های تلخ کابل با همه سانحه های غم انگیز باور نکردنی را در کتاب خود بنحوی پوشانیده و عاملین آنرا تبرئه و لقب قهرمانی می بخشد.

قاتل شخصیت شناخته شده مملکت که جرمش بروی اسناد و شواهد معتبر و ثقه ثابت است با فصاحت و بلاغت خاص کتابی نوشته از جرم خود انکار و برعکس خود را انسان رؤوف و مهربان معرفی می نماید.

کتاب هایی هم است که در آنها آتش نفاق و منازعات قومی و زبانی و منطقوی دامن زده شده یا بیرحمانه واقعیت های تاریخی را بروی انگیزه های خاص تحریف کرده و نسل های جوان را بیراهه کشانده است.

خوشبختانه به صدها کتاب و مقاله سودمند، آموزنده و علمی را در اختیار داریم که توسط شخصیت های دانشمند ملی گرا و با درد و با احساس نوشته شده که متون آن مبین حقایق و واقعیت ها است.

به همین منوال سری به بعضی سایت ها بزنید که در آنها از وحدت ملی خبری نیوده کار زار جنگ های مختلف است و بنام ایدیولوجی، مذهب، قوم و زبان و منطقه پیهم درستیز اند. عجب است که شخصی در سایت خود عکس دزد مشهور، ننگ تاریخ افغانستان، قاتل، ویرانگر و جاهل و عقب گرایی را بروی علایق منطقوی پهلوی دیگران در بالای صفحه سایت خود جا داده از او قهرمان بزرگ و رادمرد بینظیر کشور می سازد.

اینست داستان های غم انگیز رویه و روش قشری که مرجع امید و آرزو های مردم بوده و توان هر نوع تحرک و فعالیت مثبت نزد شان وجود دارد، اما متأسفانه در گیر منازعاتی اند که بر معضلات وطن افزوده سراغ راه نجات را دشوار می سازد.

بیشتر تراوشات اندیشه‌ها در تحلیل اوضاع متمرکز بوده در آن ابعاد مختلف بحران و مشکل گریبانگیر افغانستان عالمانه توضیح و تحلیل می‌گردد. هر کسی از دیدگاه خود نظر میدهد و حکمی صادر میکند. در طول سه دهه پارینه بسی تحلیل‌های عالمانه را خواندیم و شنیدیم ولی کمتر از علاج درد و راه بیرون رفت سخنی بمیان آمد، آینده‌نگری فراموش شده و یا اینکه دانشمندان با فضیلت ما آنقدر در تحلیل توطئه‌ها و دسایس جهانی پیچیده اند که افغانستان را به طاق نسیان گذاشته اند.

بعضی شخصیت‌های با درد و با احساس و سازمان‌های ملی با درک رسالت و مسؤولیت طرح‌های خاصی را برای آینده افغانستان و بیرون رفت از این بن بست پیشنهاد نمودند که در بدو مرحله با احساسات نیک استقبال شده آفرین‌ها و احسنت‌ها شنیده شد ولی برای عملی شدن آن حرکتی صورت نگرفت و احساسات و جوش و خروش متدرجاً ته نشین گردید.

نویسنده طرح خاصی ندارم که پیشکش نمایم (قبلاً این کار را کرده‌ام) ولی از دانشمندان، اهل خبره، روشنفکران و قشر پیشتاز و مترقی می‌پرسم که علاج درد چیست و راه بیرون رفت کدام؟

آیا منتظر باشیم که امریکا و متحدین مانند سال ۲۰۰۱ باز برای ما چه دوخته و به تن ما می‌کنند و یا به سازش‌های سیاسی برای اهداف خود شان با گروه‌های تند رو و عقب‌گرای امتحان شده تن دهیم و یا مطابق طرح پاکستان و ایران آینده وطن خود را بسازیم و یا تا ابد در اسارت همین خود فروختگان و مزدوران اجنبی بنام «حلقات مطرح» زندگی نمائیم و یا بحیث یک ملت صدا برکشیم و هویت ملی خود را تبارز داده از راه سازماندهی و تشکل ملی بطریق مسالمت آمیز با استفاده از تمام امکانات نقش فعال خود را در مسیر نجات وطن از این پرتگاه نابودی و بحران عمیق آگاهانه بکار بیندازیم؟؟

پایان